

بررسی درونمایه‌های سه داستان الحاقی شاهنامه

دکتر ذوالفقار علامی

آسیه کریمی^۱

چکیده:

در شاهنامه، قطعات الحاقی بسیاری وارد شده است. بخش بزرگی از این قطعات که در برخی از نسخ چاپی شاهنامه راه پیدا کرده، سه داستان جمشید، کک کوهزاد و حکایت برزو است. تدوین شاهنامه و تاثیر آن در ذهن و ضمیر مردم و در آثار دوره‌های بعد، سبب شد تا روایتهای حماسی بسیاری از قرن پنجم به بعد به نظم کشیده شود که داستان‌های الحاقی شاهنامه در شمار همین داستانهاست. با توجه به اینکه، پس از شاهنامه فردوسی به تدریج ضعف و انحطاط فکری در داستانها و روایتهای حماسی آشکار شد و گرایش به قصه پردازی جایگزین پرورش روح و فکر ملی شد؛ از این رو، ضرورت بررسی مایه‌های فکری این سرایندهگان لازم به نظر رسید. در این جستار، به بررسی درونمایه‌های فلسفی، اخلاقی، مذهبی، به ویژه ملی، سه داستان پرداخته شده تا از یک سو، زمینه‌های فکری سرایندهگان پس از فردوسی را در نظم روایتهای حماسی و از سوی دیگر ضعف‌ها و کاستی‌ها آنها را نشان دهد.

واژگان کلیدی: شاهنامه، داستانهای الحاقی، درونمایه، جمشید، کک کوهزاد، سوسن رامشگر.

مقدمه

پس از فردوسی کار به نظم کشیدن روایتهای ملی همچنان ادامه یافت و منظومه‌هایی حماسی بسیاری همچون گرشاسپ نامه، بهمن نامه، فرامرز نامه و... به تقلید از داستانهای شاهنامه ساخته شد. علاوه بر این برخی سرایندهگان، مطالب شاهنامه را کافی ندانستند و با سرودن روایتهای کوچک و بزرگ و پیوند دادن آنها با آثار حماسی، سعی در تکمیل این گونه مطالب کردند تا به نظر خود، کم و کاستی‌های آنها را جبران کنند. گردآورندگان منظومه‌های حماسی نیز قرن‌ها بعد، هر داستان حماسی را که در بحر متقارب سروده شده بود، بی آنکه به ارزش ادبی آن توجهی کنند، بر شاهنامه افزودند. یک نمونه از این گونه موارد الحاقی را می‌توان در پایان برخی از نسخ چاپی شاهنامه با عنوان "ملحقات" دید. این ملحقات، شامل داستانهای جمشید، کک کوهزاد و حکایت برزو است که سوسن رامشگر جزئی از این حکایت است. محققان بسیاری درباره سبک و سیاق این سه داستان سخن گفته‌اند و آنها را در شمار داستانهای آورده‌اند که پس از فردوسی سروده شده است. از جمله این محققان؛ ذبیح الله صفا (حماسه سرایی در ایران)، جلال خالقی مطلق (گل رنجهای کهن)، منوچهر مرتضوی (فردوسی و شاهنامه)، دبیرسیاقی (زندگینامه فردوسی به انضمام داستان کک کوهزاد و بخشی از برزنامه) و... سخنان این محققان، بیشتر پیرامون الحاقی بودن این داستانهاست. بررسی‌هایی که تاکنون در این زمینه انجام شده، غالباً به منظور تکمیل کردن اطلاعات درباره موارد الحاقی شاهنامه است. علیرغم چنین تحقیقاتی، به افکار و اندیشه‌های سرایندهگان این داستانها توجهی نشده است که این جستار، به بررسی مایه‌های فکری این سه داستان می‌پردازد.

مضامین داستانهای حماسی

نخستین کوشش‌های ذهنی بشر در رویارویی با مسائلی چون مرگ، زندگی، عشق، نفرت، گذشت و فداکاری، در حماسه مطرح است. (شمیسا، ۱۳۷۳: ۴۸) از این رو، حماسه نه تنها تصویرگر پهلوانی‌ها و مردانگی‌های یک قوم است، بلکه آینه تمام نمای عقاید و آراء آنان نیز می‌باشد. شاهنامه فردوسی از این لحاظ، یک منظومه حماسی کامل است. این منظومه، نه تنها برآیند بنیان‌های فکری، آیینی و اخلاقی ایرانیان است، بلکه اجتماع، مذهب و سایر جوانب زندگی آنان را نیز نشان می‌دهد. برتلس، شاهنامه را منظومه‌ی می‌داند که در هر برگ آن می‌توان، داده‌های گوناگونی درباره مسائل متنوع فرهنگ و زندگی مردمی یافت. (برتلس، ۱۳۷۰: ۱۳۱) این برآیندها، در منظومه‌های

حماسی پس از فردوسی نیز دیده می‌شود، اما آنچه سبب تفاوت آنها با شاهنامه فردوسی است؛ کم و کیف مایه‌ها، نحوه ساخت و پرداخت و ارتباط متقابل آنها با تمامیت اثر حماسی است. با توجه به این مطلب، بررسی درونمایه‌های سه داستان از دو جهت قابل بررسی است؛ نخست، شباهت‌ها و تفاوت‌های این مایه‌ها با مایه‌های شاهنامه از جهت کمی. و دیگر، نحوه ارائه آنها در تمامیت اثر حماسی سه داستان. از جهت کمی، درونمایه‌هایی که پیرامون جهان و بی‌اعتباری آن، مرگ و سرنوشت، جادو و جادوگری، پیشگویی، می و میگساری، آداب و رسوم اجتماعی و... را می‌توان در این داستانها دید. از جهت کیفی، این درونمایه‌ها، غالباً به منظور پر کردن فضای داستانها آمده‌اند که در این جا به بررسی کم و کیف آنها می‌پردازیم.

۱- درونمایه‌های فلسفی:

درونمایه‌های فلسفی سه داستان، با ابیاتی پیرامون سرنوشت، جهان و بی‌اعتباری آن، مرگ و ناگزیری آن و دعوت به شاد زیستن همراه است. این نوع از درونمایه، در سه داستان، با واژه‌های گوناگونی همچون، روزگار، زمانه، زمان، دهر، سپهر، آسمان، چرخ، فلک، گنبد، گردون، نوشته و بخت بیان شده است. به نمونه‌ی از این موارد در زیر اشاره می‌کنیم:

۱-۱ روزگار

جمشید از تیره روزی خود به زادشم می‌گوید:

زمین را ز خون کرد دریای چین
که روزی ز گردش نیابد غبار
(ج ۹)

نهنگی درآمد ز دریای کین
کرا برکشید گردش روزگار

در داستان سوسن، روزگار شکست و پیروزی جنگجویان را رقم می‌زند:

ندانم چه دارد به دل روزگار
(س ۱۵۲)

همه کام ما بود امروز کار

۱-۲ زمانه

در باور به اینکه، تیر قضا هیچگاه از آماج دور نیفتند و همه از خرد و کلان از این جهان رفتنی است و جهان بر کسی پایدار نخواهد ماند:

زمانه نه بیداد داند نه داد
نشان تن ما و چرخش کمان
نهانست خون لیک زخم آشکار
(ج ۱۹)

و لیکن چنین است چرخ از نهاد
زمین هست آماجگاه زمان
ز زخمش همه خسته گانیم و زار

سراینده داستان کک، سرنوشت بهزاد را از زبان زمانه چنین بیان می‌کند:

کزین رزم روزش شود آبسوس
که بخت جوان اندر آری به سر
(ک ۴۲)

زمانه همی کرد بر وی فسوس
چه بندی به رزمش ز کینه کمر

۱-۳ گردون

پیلسم، گرفتار شدن پهلوانان ایران را کار گردون می‌داند:

گهی ناز و نوش و گهی درد و بند
ز کردار او آزمودم بسی

چنین است آئین چرخ بلند
نبودست گردون به کام کسی

پس هر نشیبی فرازی بود / پس هر امیدنی نیازی بود
(س ۱۳۹)

۴-۱ گردنده دور

آیین روزگار ناهنجار است و در پی هر نوشی نیشی و به دنبال هر گنجی رنجی است:
چنینست کردار گردنده دور / گهی داد بینم ازو گاه جور
گرت بهره نوشت بی نیش نیست / دلی نیست کر نیش او ریش نیست
ز گیتی گر آباد گردی به گنج / بیاید چشیدن به فرجام رنج
(ج ۲۷)

۵-۱ بخت

جمشید، از دست رفتن پادشاهی خود را در شوریدن بخت خویش می‌داند:
بشورید بر ما به یکبار بخت / به تاراج شد بوم و بنگاه رخت
(ج ۹)
نباشد کسش نیز همداستان / کرا بخت بد گشت همداستان
به نزد گرامی شود خوار نیز / به گیتی نگیرد کس او را به چیز
(س ۱۶۲)

۶-۱ اصول کلی تقدیر در سه داستان

- نوشته مقدر است و تغییر در آن راه ندارد:
نوشته نگردد بسر بر دگر / به از تو نداند کس ای نامور
(س ۱۵)
- نیکی و بدی از چرخ گردان است:
همین است آیین چرخ بلند / ازو گه امید است و گاهی گزند
(ج ۱۰)
- چاره‌ی در برابر زمانه نیست:
شبیخون نه آئین مردان بود / بد و نیک از چرخ گردان بود
(س ۱۳۹)
- گردون ستمکار است:
کمر بست گردون به بیداد من / که خواهد رسیدن به فریاد من
(ج ۹)
- تو گفتی که گردون دو دستش ببست
دل شاه ترکان زکینه بختست
(س ۱۶۲)

۷-۱ مسلک و مشرب سرایندگان در برخورد با جهان و مرگ:

-جهان چاره ساز و نیرنگ باز است:

سرایندگان این سه داستان بر این باورند که دنیا چاره ساز، نیرنگ باز و بی وفاست. این مضمون در داستان جمشید به فراوانی به کار رفته است. در این داستان، سراینده از زبان شخصیت‌های داستان، جمشید را مخاطب قرار

می‌دهد و برای تسکین غم و درد او، دنیا را اینگونه توصیف می‌کند:

جهان چاره سازيست بی ترس و باک	به جان بردن ماستش چاره پاک
یکی چاره هزمان نماید همی	بدان چاره مان جان ریاید همی
یکی را به زخم ار به رنج دراز	یکی را به زهر و به درد و گداز
نه ماراست بر چاره او بسیج	نه او را ازین جان ما باک هیچ

(ج ۲۷)

- کار جهان یکسان نمی ماند:

نماند جهان بر یکی سان شکیب	فرازست پیش از پس هر نشیب
پس روشنی تیرگی گیرد آب	بر آید پس تیره شب آفتاب

(ج ۲۷)

- پایان کار همه مرگ است

بمیرد هر آنکو ز مادر بزاد	نماند به گیتی کسی راد و شاد
---------------------------	-----------------------------

(س ۱۵۷)

- از مرگ گریزی نیست

کنون گر مرا خود زمانه نماند	به گیتی کسی جاودانه نماند
اگر مرگ آمد در این شاهراه	کجا زنده مانم بر افراز گاه
به چاره ندانم به عالم که زیست	نخندم بدانگه که باید گریست

(س ۱۴۴)

۸-۱ دعوت شاد زیستن

سمن ناز از بی اعتباری جهان به جمشید می‌گوید و از او می‌خواهد که شاد باشد:

مده روز فرخ به روز نژند	ز بهر جهان دل در انده میند
تو تا ایدری شاد زی غم مخور	چو ز ایدر شدی باز نائی دگر

(ج ۲۱)

کک پس از آگاه شدن از تعبیر خواب خود که همان نابودی او به دست رستم است، می‌گوید:

هلا باده پیش آر و مطرب گزین	که نه گاه رزمست و پیکار و کین
چرا غم خوری زین جهان خراب	دمی خوش برآرم ز جام شراب
چه داند کسی تا چه آید به سر	بهر چیز کاید به بندم کمر

(ک ۴۱)

۲- درونمایه‌های مذهبی:

درونمایه‌های مذهبی این سه داستان به دو صورت است. نخست؛ مضامینی که ارتباط انسان را با خدا را نشان می‌دهد؛ از قبیل: یادکردن خداوند، نیایش، نفرین و سوگند. نمونه این مضامین را می‌توان در شاهنامه فردوسی دید. دیگر؛ مضامین دینی - اسلامی همچون دعوت به بندگی خداوند.

۱-۲ یادکردن خداوند

رستم، در هنگام نبرد خود با پیلسم، خداوند را یاد می‌کند:

جهان پهلوان رستم پاکزاد	جهان آفریننده را کرد یاد
به کشتی گرفتن بیستی میان	سرافراز ایران و پشت گوان

همی کرد از داور پاک یاد / ز شاه سرافراز گردون نهاد
(س ۱۶۰)

۲-۲ نیایش:

برقراری پیوند و ارتباط با نیرویی برتر، در هنگام گرفتاری‌ها، پهلوانان را وا می‌دارد تا با خداوند نیایش کنند. انگیزه نیایش، در این سه داستان، درخواست موفقیت در کین خواهی، درخواست شکست دشمن، شکایت از دشمن و گاهی سپاسگزاری از خداوند است.

جهاندار دستان بر آن روی خاک / بمالید رخ پیش یزدان پاک
همی گفت کای کردگار جهان / شناسنده آشکار و نهان
تو کردی مرا و شاد و روشن روان / تو دادی به من باز پور جوان
(س ۱۶۲)

رستم از خدا می‌خواهد که او را در نبرد با کک پیروز گرداند:

چو رستم نگه کرد و دستان بدید / به مانند دریای چین بردمید
بنالید در پیش جان آفرین / که ای از تو برپا سپهر برین
به فرمان تو تابد از چرخ هور / پدید آید از تیرگی از تو نور
تو دادی نیاکان ما را هنر / که بستند در رزم دیوان کمر
مرا هم یکی فره و زور بخش / به میدان کین تابش هور بخش
نخواهم پدر یاری من کند / که بیغاره زین کار دشمن کند
(ک ۵۱)

پیران پس از آنکه از آمدن کیخسرو به میدان جنگ آگاه می‌گردد، از خداوند می‌خواهد که او آنها را یاری کند:

سپهد ز کینه بیارید خون / همی گفت کای داور رهنمون
بدین جای ما را نگهدار باش / مکن راز ما را بدین دشت فاش
(س ۱۶۳)

هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی
در دو داستان کک و سوسن، به مواردی بر می‌خوریم که نیایش با انگیزه دعا و نفرین انجام می‌شود. در داستان کک، زال با خداوند نیایش می‌کند و پیروزی رستم را از او می‌خواهد:

بنالید دستان به پروردگار / که ای برتر از گردش روزگار
سپر دم ترا این نبرده جوان / ز مرگش دلم را ببر نگسلان
چراغ دلم را چو افروختی / دل دشمنان را ز غم سوختی
به من بخش این پور جنگی پلنگ / به هر کینه اش ساز پیروز جنگ
(ک ۳۸)

در داستان سوسن، کیخسرو سر بر خاک می‌گذارد و از حرص و افزون طلبی افراسیاب به خداوند شکایت می‌کند و به طور غیر مستقیم، شکست او را درخواست می‌کند:

بنالید در پیش یزدان پاک / از آن خیره سر مرد بر روی خاک
تو دانی که این مرد بیدادگر / که از بهر فزون‌یست بسته کمر
ز کردار بد گر بیچند رواست / که از آز اندر دم ازدهاست
(س ۱۷۲)

۲-۳ نفرین

از دیگر سنت‌های ایرانیان نفرین است که نمونه‌هایی از آن را می‌توان در شاهنامه فردوسی مشاهده کرد. شخصیت‌های این سه داستان نیز در مواردی که مورد آزار و اذیت دشمنان قرار می‌گیرند، آنان را نفرین می‌کنند. نفرین‌های سه داستان از تنوع چندانی برخوردار نیست و فقط می‌توان نمونه‌هایی از نفرین پهلوان و شاهان را در آن مشاهده کرد.

-در داستان سوسن، زمانی که کیخسرو از کشتار ایرانیان، پس از پایان جنگ آگاه می‌شود، به درگاه خدا ناله می‌کند و افراسیاب را نفرین می‌کند:

چو بشنید خسرو رخس زرد گشت	جهان‌دار از درد دل ییاد کرد
همی گفت کای داور کردگار	توانا و بینا و پروردگار
بهر خون که ریزند از ایرانیان	به پیچی به فرجام تورانیان

(س ۱۷۹)

-در مواردی نیز فقط لفظ نفرین آمده است. برزو در حالی که زبان به نفرین افراسیاب می‌گشاید به سوی او می‌رود:

بگفت این و باره به کردار باد	بر انگیخت و لب را به نفرین گشاد
------------------------------	---------------------------------

(س ۱۵۱)

۲-۴ سوگند

ایرانیان باستان به خدایی که دارنده همه آفریدگانست و به ماه و خورشید و ستارگان آسمان که روشنی می‌بخشند و به شاه که نماینده فر و شکوه ایزدی در روی زمین است و به تاج و تخت و کلاه که نشان پایداری و شکوه کشورند و به پهلوانانی که پاسدار سرزمین نیاکان اند و به تیغ که نماینده نیروی پهلوانان است و به خاک پاک روان دلاوران‌شان که در راه سربلندی کشور جان فدا کرده اند، سوگند یاد می‌کنند تا با انجام دادن پیمان و استوار نگه داشتن سوگند خویش، پایداری خود را نشان دهند. (باویل، ۱۳۵۰: ۴۵) این سوگند را با عنوان سوگندهای مذهبی، میهنی، پهلوانی و سوگند به اجرام آسمانی در زیر می‌آوریم:

- سوگند مذهبی
این سوگند در سه داستان، با واژه‌هایی همچون؛ یزدان، دارا و آئین و کیش همراه شده است:

به یزدان که گردون به پرگارزد	گره هفت بنمود برچار زد
به دادار یزدان جان آفرین	به تاج و به تخت و به تیغ و نگین
به جان و سر شاه و آئین و کیش	کز ایدر نیاری همی پای پیش

(ج ۲۵)
(س ۳۸۷)
(س ۱۶۸)

- سوگندهای میهنی

سوگندهای میهنی، نمودار روح میهن پرستی و ابراز علاقه به ایران و ایرانی‌گری است. این سوگندها با واژه‌هایی همچون؛ جان و سرشاه، بخت شاه، خاک، تخت و کلاه همراه است:

به یزدان دادار و فرخنده تخت	به جان و سرشاه فیروز بخت
به بخت تو اکنون به میدان کین	کنم دشت مانند دریای چین

(س ۱۳۷)
(س ۱۷۰)

به جان منوچهر زیننده تخت
به خاک نریمان یل نیکبخت
(۳۸ک)

- سوگندهای پهلوانی

« قسمت هایی از شاهنامه به عهد پهلوانی شهرت یافته و در آن‌ها ماجرای‌های پهلوانان به رشته نظم درآمده است. از همین روی در بیشتر ابیات این اثر جاودانه، هر جا سخن از دلاوری و فداکاری پهلوان در میان است، سوگندهایی مناسب حال و درخور مقال بر زبان قهرمانان داستان جاری می‌شده است. سوگند به گرز، تیغ، دشت نبرد...» (کیانی، ۱۲۱: ۱۳۷۱)

به خورشید و ماه و به بهرام و تیر
به نیروی مردان شمشیر گیر
به یزدان دادار و چرخ بلند
به خورشید رخشان و تیغ و کمند
(س ۱۲۳)

- سوگند به اجرام آسمانی

« همچنان که اعتقاد به کواکب و اجرام سماوی، در میان اقوام هندواروپائی و آریائیان و سرزمین ایران کهن رواج داشته؛ شب و روز، ماه و فصول سال، نیز برای ملل قدیم بس گرامی بوده است. تحت تأثیر همین اعتقادات، در بسیاری موارد سخن پهلوانان و بزرگان و پادشاهان با سوگند به روزسپید و شب لاجورد و ماه و فصول سال آورده شده است. (همان: ۱۲۴)

به خورشید و ماه و به بهرام و تیر
به نیروی مردان شمشیر گیر
به یزدان که برپای دارد سپهر
به تابنده برجیس و ناهید و مهر
به یزدان دادار و روز سپید
که بریده بودم ز جانیت امید
(س ۱۵۴)
(س ۱۵۵)

- سوگندهایی که در این سه داستان آورده می‌شود، غالباً برای اطمینان دادن به طرف مقابل برای انجام کار است:

به یزدان دادار و چرخ بلند
به رخشنده خورشید و گرز و کمند
که با خسرو اندر نبرد آن کنم
که چشمش ز اندوه گریان کنم
(س ۱۶۳)

و در مواردی برای تهدید:

برون آی ورنه به خورشید و ماه
به تاج و به تخت منوچهر شاه
که آیم بر افراز که چون پلنگ
نه دژ ماند آنگه نه کهسار و سنگ
(۴۳ک)

۲-۵ مضامین دینی در داستان جمشید:

موضوع سرکشی جمشید و برگشتن فره ایزدی از او، سبب شده است تا سراینده این داستان، مضامینی دینی بسیاری را با خود به فضای داستان وارد کند. مضامینی همچون سرکشی از خداوند، بندگی در مقابل او و... که شباهت بسیاری به مضامین اسلامی دارد.

خدا را به جا آوری بندگی
مطیعش شوی در سرافکندگی
که من چون سر از راه حق تافتم
بدینسان که بینی سزا یافتم
اگر بنده رنجانیش نارواست
چو حق رنجه شد کار بس بینواست

به بیند ز عالم چنین ناخوشی که با حق تعالی کند سرکشی
(ج ۱۰)

پس از شکست جمشید از ضحاک و گریختن او، سراینده چنین نتیجه می‌گیرد:

مدان بنده را کار جز بندگی که جز این برآرد پراکندگی
بدیسانان که جمشید خورشیدفر ورا ناگهان کرد زیر و زیر
برآوردش از شاهی و تاج و گنج بیفکند در محنت و درد و رنج
(ج ۱۱)

۳- درونمایه‌های اخلاقی:

داستانهای حماسی، خالی از پند و اندرز نیستند؛ حتی اگر درونمایه‌ی داستانی، جنبه اخلاقی نداشته باشد، باز می‌توان در لابه لای نوشته‌های آن، این پیامها را مشاهده کرد. (سرامی، ۱۳۶۸: ۹۲) توصیه‌های اخلاقی داستان جمشید، دعوت به صبر و قناعت، ارزش سخن و خوب سخن گفتن، راز داری، نکوهش بی‌شرمی و بیدادگری، است که در یک یا دو بیت خلاصه می‌شود. محوری‌ترین درونمایه اخلاقی داستان کک و سوسن، نکوهش بیدادگری و نیرنگ بازی و حرص افزون طلبی است.

۳-۱ توصیه بر خوبی و نیکی:

پس از آنکه جمشید، بدگمانی خود را نسبت به گورنگ شاه با او در میان می‌گذارد، به او می‌گوید:
چو خورشید بی کاست باشی و راست بداندیش چون ماه بگرفته کاست
پس از این بیت، او را به نیکی کردن دعوت می‌کند:

بلود نیکنامی سرافراشتن ز ناخوانده مهمان نکو داشتن
همی تا توان راه نیکی سپر که نیکی بود هر بدی را سپر
یکی خوب مایه است نیکی به جای که سودست بر وی بهر دو سرای
(ج ۲۵)

۳-۲ فضیلت خرسندی:

تهی دستی و ایمن از بیم رنج بسی بهتر از بیم با ناز و گنج
(ج ۲۱) www.anjomanfarsi.ir
غمی نیست کو جان هراسان کند که آنرا نه خرسندی آسان کند
(ج ۲۵)

۳-۳ توصیه بر امید و امیدواری

چو امید داری نباشی بدرد که امید نیکو به از پیش خورد
(ج ۱۸)
نبست ایچ در دارو بی نیاز کزان به دری نیز نگشود باز
(ج ۲۵)

۳-۴ دعوت به راست کرداری و درست کاری:

توصیه‌های اخلاقی این نوع از درونمایه، در میان گفتگوی‌های اشخاص سه داستان محو می‌شود. در ماجرای

فریفتن پهلوانان ایرانی، گیو با رسیدن به خیمه سوسن، ماجرای شباهت این خیمه را با خیمه ی که در توران دیده است، می‌پرسد و از سوسن می‌خواهد که راست کاری پیشه کند:

من این خیمه و جام و این برگ و ساز	به نیکی بدو گفت کای دلنواز
در آن مرز بسی ارز گردیده ام	به ایوان پیران بسی دیده ام
همی از ره راست کژی مپوی	به دست تو چون افتاد این بگوی

(س ۱۳۴)

۳-۵ مکافات عمل

یکی از درونمایه‌های اخلاقی سه داستان، مکافات است. در بیشتر موارد، این سرنوشت است که بدکاران را به سزای عملشان می‌رساند. جمشید به مکافات سرکشی خود آواره شود و کک به جهت اعمالی که انجام می‌دهد و مالی که از مردم به زور می‌گیرد و افراسیاب به سبب اندیشه ی بد خویش گرفتار می‌شود. در حقیقت، پیام اخلاقی این سه داستان، نکوهش بیدادگری جمشید، کک و افراسیاب است.

که ای دزد خیره سر بدنژاد	پس آنگه چنین گفت با کوهزاد
ز تو یاد دارم بسی داستان	چه کردی ز بیداد بر سیستان
که بستی سر ره بهر کاروان	نترسیدی از داور داوران
به یک ره چنین گشت بخت تو کور	گرفتی همه مال مردم به زور
به چنگال این کودک ارجمند	چگونه گرفتار گشتی به بند
به بند تهمتن نیاز آمدت	کنون چون زمانه فراز آمدت
چو بیداد جوئی بگیردت سخت	خدای جهان گر دهد گنج و رخت

(ک ۵۱)

۳-۶ وفای به عهد و پیمان

از دیگر موارد اخلاقی که در میان پهلوانان و شاهان این سه داستان دیده می‌شود، پیمان بستن است. از خصوصیات این پیمان‌ها، فردی بودن آنهاست. جمشید، پیوند زناشویی خود را با پیمان و سوگند همراه می‌کند:

گرفتش ز دل جفت پیوند خویش	به بستش به پیمان و سوگند خویش
---------------------------	-------------------------------

(ج ۲۱)

کیخسرو، به برزو اطمینان می‌دهد که به پیمان خود وفادار بماند:

به نزدیک گردان خسرو پرست	به پیمان بدو داد آنگاه دست
نه پیچد کسی سر ز فرمان تو	که سر را نیچم ز پیمان تو

(س ۱۶۹)

۴- درونمایه‌های ملی

مواردی که در ارتباط با این درونمایه در سه داستان می‌توان مطرح کرد، عبارتند از: ستیز نیکی و بدی، انتقام، ارزش و اعتبار جایگاه شاه و لزوم اطاعت از فرمانهای او، دفاع از میهن. ابزار و آلات مورد استفاده در جنگ، فنون جنگی، رجز خوانی پهلوانان، نقش پهلوانان در حماسه‌های ملی و قومی یک ملت نیز در این داستانها، به عنوان مکمل مضامین مورد بررسی قرار می‌گیرد.

یکی از محوری ترین درونمایه‌های سه داستان، ستیز نیکی و بدی است. این درونمایه منشا اساطیری دارد. عقیده

مغان در مورد اصل نیکی و بدی در جهان چنین است: «آنگاه که هیچ چیز وجود نداشت نه آسمانها نه زمین... موجودی به نام (زروان) وجود داشت ... مدت هزار سال زروان فدیها داد تا از وی پسری پدید آید و او را اورمیزت (اورمزد) بنامد تا او آسمانها و زمین و آنچه را که در اوست، خلق کند. پس از هزار سال از کوشش‌های خود به شک افتاد و اندیشه کرد که آیا پس از این همه فدیها، پسری به نام اورمزد خواهد داشت یا آنکه رنج‌های بی‌ثمر خواهد ماند در آن حال که سرگرم این اندیشه‌ها بود، اورمیزت و آهرمن در شکم او پدید شدند...» (یکتایی، ۱۳۵۴: ۱۵-۱۶) این اعتقاد به دو بن‌آغازین و متضاد، یعنی نیکی و بدی که همواره در حال ستیز است، از بن‌مایه‌های اساطیری در داستان‌های حماسی است. نبرد ضحاک و جمشید، رستم و کک، کیخسرو و افراسیاب نمونه‌هایی از نبرد نیکی و بدی است که اساس هر سه داستان بر پایه‌ی آنها نهاده شده است. جمشید، رستم و پادشاه ایران (کیخسرو) و پهلوانان او نمادی از خوبی هستند و ضحاک، کک و افراسیاب، همراه با پهلوانان تورانی نمادی از بدی هستند. نمایندگان بدی، غالباً با عنوان اهریمن و اژدها (در مذهب مزدیسنا از مخلوقات اهریمنی است) از آنها یاد می‌شود. دیوان، اهریمنان، سرچشمه بدی و تبه‌کاری شناخته شده‌اند. از این روست که در شاهنامه، ایرانیان، دشمنان خود را اهریمن و دیو می‌نامند و از آنان بیزاری می‌جویند. در این سه داستان، نیز دشمنان «اژدها، دیو و اهریمن» خوانده می‌شوند. جمشید، ضحاک را اژدهایی می‌داند که روز روشن او را به سیاهی بدل کرده است:

از آن ابر بر ما ببارید سنگ
بگردش به ما روز روشن سیاه
(ج ۹)

به پیوست ابری ز دریای زنگ
یکی اژدها گشت پیدا ز راه
رستم و زال نیز، کک را اهریمن می‌خوانند:

که ده ساله کودک شتابد به کین
چنان اهرمن دزد تیره نژاد
(۵۳ک)

ندیدست چشم زمانه چنین
به بندد دو بال کک کوهزاد

- «وقتی نیک و بد رنگ اجتماعی و همگانی به خود می‌گیرد، پهلوانان درگیر می‌شوند... پهلوانان شاهنامه، ضرورت دوران نبرد بی‌امان میان حق و ناحق در جامعه ایرانی‌اند. این پهلوانان با صفاتی همچون؛ اطاعت، شجاعت، مردانگی، قدرت و... توصیف می‌شوند.» (عبادیان، ۱۳۶۹: ۲۱۰) در این سه داستان، پهلوانان فقط از ایرانیان نیستند و صفات خوب اخلاقی، منحصر به آنان نیست. در داستان جمشید، ضحاک با قدرت بالایی از جنگاوری توصیف شده و در داستان کک، نیروی کک از پهلوانان ایرانی همچون، سام و زال و نریمان برتر است و در داستان سوسن، قدرت پیلسم از نیروی رستم بیشتر است. در این داستان، قدرت و نیروی پیلسم به دفعات، از سوی پهلوانان ایرانی همچون؛ فرامرز، زال، رستم و... ستوده می‌شود.

- زال، یکی از روشن‌ترین چهره‌های شاهنامه است. او مظهر تجربه و درایت غریزی و خرد و فرزاندگی پهلوانان شاهنامه است.» (عبادیان، ۱۳۶۹: ۲۱۱) رفتار این پهلوان در داستان کک با نمودی از ترس و بیم به نمایش در آمده است:

بسی بیم ازو در دل زال بود
شب و روز ازو درد و تیمار داشت
(۳۳ک)

هزار و صد و هژده اش سال بود
ازو زال زر بیم بسیار داشت

-جمشید به مشاوران خود چنین می‌گوید:

ندیدم چو ضحاک من پهلوان
ولی همچو ضحاک کم دیده ام
(ج ۹)

چنین گفت جمشید روشن روان
بسی پهلوان دژم دیده ام

-در شاهنامه، این تورانیان هستند که اصول مردانگی را رعایت نمی کنند. اما در این داستانها، پهلوانان ایرانی نیز به این کار دست می زنند. زال از بیم کشته شدن رستم به دست کک از او می خواهد که:

تو زایدر برو با سپاهی گران	همه نامداران و کندآوران
کمین سازی و شب شبیخون کنی	همه دشت و خرگاه پر خون کنی
درآندم برآری مگر زو دمار	به تدبیر و از گردش روزگار

(۳۸ک)

-تحقیر رستم و خاندان او، از مواردی است که به فراوانی در این داستانها دیده می شود. به عنوان مثال؛ کک به موبدان می گوید:

دگر باره گفتش که بیهوده بس	به پیکار سیمرغ ناید مگس
ز پرورده مرغی چه زاید پسر	چه باشدش نیرو چه باشد هنر
ستاره درخشان بود بر سپهر	همی تا که خورشید نموده چهر

(۴۰ک)

منظور کک از واژه‌ها و ترکیبات "مگس"، "پرورده مرغ" و "ستاره" رستم و زال است.

زنی بود رامشگر آنجایگاه	بدو گفت کای درخور تاج و گاه
ز یکتن فرونی چه آید کنون	که دو دیده کردی چو دریای خون
نگردد ز یک قطره کم رود نیل	چو سنجد همی پشه در پیش پیل

(س ۱۲۰)

منظور سوسن از "یکتن"، "یکقطره" و "پشه" برزو است.

-پادشاهان ایران پهلوان و جنگجو هستند، اما پهلوانان ننگ دارند که شاهان به جای آنان به میدان روند. در داستان سوسن؛ افراسیاب، کیخسرو را به مبارزه می طلبد، ولی رستم با اصرار از او می خواهد که خود به میدان رود و رفتن شاه را ننگی برای پهلوانان ایران می داند. در این داستان، کیخسرو بر تصمیم خود پافشاری می کند و پهلوانان رفتار او را شبیه به رفتار کی کاووس می دانند:

چو ایرانیان این بدیدند ازوی	که خسرو همی جنگ کرد آرزوی
خروشان همه پیش او آمدند	ز کینه همه دست بر سر زدند
همیگفت هرکس که این نیست روی	که خسرو شود نزد او جنگجوی
زما کی پسندد جهان آفرین	که چندین سواران میدان کین
بمانیم بر دشت کینه به جای	به پیکار خسرو نهد پیش پای
چه گویند نام آوران زین سپس	ندارند گردان ایران به کس
که چندین سواران و نام آوران	سرافراز و شیران و کندآوران

(س ۱۶۵)

مضمونی که به آن اشاره شد، تکرار مضمونی است که در جلد پنجم شاهنامه، ص ۳۲۸ آمده است. با این تفاوت که، در شاهنامه رستم از کیخسرو می خواهد که اجازه دهد، پهلوانان به جای او به جنگ بروند و کیخسرو می پذیرد. -پادشاه فرمانروای مطلق است و سرپیچی از او امر او با بزرگترین گناهان برابر باشد. (صفا، ۲۳۷:۱۳۶۳)

چو افراسیابش به هامون بدید	ز کینه سرشکش به رخ برچکید
به برزو چنین گفت کای دیوزاد	که نام پدر را نداری به یاد
کنون رزم جوئی به آوردگاه	ترا شرم ناید ز شاه و سپاه

تو نیز از جهان داور کردگار / ترسی که بندی به رزم کمر
(س ۱۷۰)

- انگیزه نبرد، در داستانهای حماسی، دفاع از میهن است؛ اما گاهی انتقام، محرک اصلی جنگها و دلیری‌های پهلوانان است. انتقام در داستان جمشید، در قالب آرزویی که او بر زبان می‌آورد. او امیدوار است که نسل او از ضحاک انتقام بگیرند. در داستان کک، رستم به انتقام خون اجداد خود و باژ و خراجی که کک از آنها گرفته، به نبرد با او می‌رود. در داستان سوسن، پس از آنکه سپاه ایران و توران در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند، کیخسرو، متاثر از مرگ سیاوش، خواهان انتقام گرفتن از افراسیاب است:

به توران سیاوخش رد کشته شد / زمانه به خون وی آغشته شد
به دست دمور و گروی زره / نه برسرش خود و نه برتن زره
تو دانی که من چونم از درد او / نهاده ز کینه به رخ بر دو جوی
به کین پدر خون او بر زمین / به جز من نریزد کسی روز کین
(س ۱۶۷)

- در جنگ‌های حماسی، مخصوصاً در نبردهای تن به تن از انواع و اقسام سلاح (نیزه، شمشیر، گرز و...) استفاده می‌شود. علاوه بر این، فنونی چون کمند افکندن، تیرانداختن و کشتی گرفتن نیز وجود دارد. در داستان کک، علاوه بر نیزه، تیر و کمان از مشت نیز استفاده می‌شود:

بهشتند عهدی که در کینه گاه / به مشت اندر آیند زی رزمخواه
هر آنکس که از مشت آید به زیر / چو نخجیر از چنگ درنده شیر
بسی مشت رد و بدل شد ز کین / بلرزید در زیر ایشان زمین
تهمتن یکی مشت پیچیده سخت / بزد بر بناگوش آن تیره بخت
(ک ۴۷)

- شهریاران، گاهی برای از بین بردن پهلوانان نیرومند دشمن، سپاهیان و پهلوانان خود را با داد و دهش فراوان می‌داشتند که به کارزار روند. چنانکه افراسیاب به پیلسم تورانی می‌گوید:

اگر پیلتن را به چنگ آوری / زمانه بر آساید از داوری
به توران چو تو کس نباشد به جاه / به گنج و به تیغ و به تخت و کلاه
به گردان سپهر اندر آری سرم / سپارم ترا دختر و کشورم
از ایران و توران دو بهر آن تست / همان گوهر و گنج و شهر آن تست
ج ۳/ص ۱۸۴ ب ۲۸۰۳-۲۸۰۷

ایباتی که به آن اشاره شد، از شاهنامه فردوسی است؛ مشابه همین مضمون را می‌توان در داستان سوسن مشاهده کرد:

بگفتش که افراسیاب دلیر / ستادست در پیش صف همچو شیر
همی گوید ای نامور پهلوان / چو باز آئی از دشت روشن روان
همه مرز ایران و توران تراست / زمانه سراسر به فرمان تراست
(س ۱۶۰)

۵- درونمایه‌های اجتماعی

۱-۵ جادو و جادوگری:

جادو و جادوگری در منظومه‌های حماسی، جایگاه ویژه ای دارد. وقتی سر و کار دشمنان با پهلوانانی باشد که با نیروی شمشیر مقابله با آنان میسر نیست؛ استفاده از جادو و جادوگری، تنها راه چاره‌ی است که می‌توان به آن متوسل شد. حیل‌ها و مکرها و استفاده از زنان رامشگر و جاسوس (مانند استفاده از سوسن رامشگر در برزنامه) نیز به همین منظور است. در داستان سوسن، زال از سوی سرزمین توران گردی را می‌بیند، به نزدیک رستم می‌آید و به او می‌گوید:

دل من ازین گرد پر بیم شد
تو گوئی که از غم بدو نیم شد
بترسم که آن جادوی بدگمان
دگر باره آمد به ایران دمان
(س ۱۴۸)

۲-۵ اسطوره همکاری اهریمن و زن جادو:

پری بر طبق آیین ایرانی، زنی است زیبا، بیگانه و اهریمنی کیش. او از، دستیاران اهریمن است و ماموریت دارد تا در منازل متعدد راه را بر پهلوان بگیرد و به شیوه‌ها و نیرنگهای گوناگون، او را از رسیدن به مقصد باز دارد. در میان پریان، زنان جادو هم هستند که از خود زنی زیبا می‌سازند. فریفتن پهلوان توسط زن، حتی موضوع یکی از بهترین بخشهای برزنامه است که به سوسن نامه شهرت یافته است. در این داستان، سوسن زنی چنگی و افسونگر از سوی افراسیاب مامور فریفتن رستم می‌گردد و در آغاز حتی موفق می‌شود، پهلوانان ایران را چون طوس و گودرز و گیو و گسته‌م، یکی پس از دیگری به افسون اسیر کند. ولی در هدف نهائی خود، که گرفتن رستم باشد، موفق نمی‌گردد. در این داستان، اهریمن افراسیاب است و دستیار او سوسن. اساس این داستان نیز همان اسطوره همکاری اهریمن و زن جادو، برای فریفتن پهلوانان است. (خالقی مطلق، ۱۳۷۲:۷۰)

پیشنهاد سوسن به افراسیاب چنین است:

کز ایدر به تنها به ایران شوم
به افسون و نیرنگ شیران شوم
چو دستان سام و چو برزو دلیر
چو گودرز و گیو و چو بهرام شیر
چو رستم چو بیژن زواره دگر
فریبرز کاس پرخاشخـر
چو دیوانه دربند بسته چو یوز
بیارم به پیش از تو نـمروز

(س ۱۲۰)

۳-۵ پیشگویی:

« پیشگویی در اساطیر و داستانهای حماسی امری رایج است. بسیاری از وقایع بزرگ تاریخی به یاری موبدان و ستاره‌شماران و پیشگویان و خوابگزاران معلوم نظر پادشاهان و پهلوانان شده است. » (صفا، ۱۳۶۹:۲۴۹) گاهی موبدان با گزارش خواب به پیشگویی می‌پرداختند و گاهی با خواندن رازهای سپهر، پیش آمدهای آینده را بیان می‌کردند. نمونه‌ی این پیشگویی‌ها را می‌توان در دو داستان جمشید و کک مشاهده کرد.

دایه سمن ناز، زنی است پیشگو؛ که نهان سپهر را می‌خواند. او پیوند سمن ناز را با جمشید چنین بیان می‌کند:

بر آن لاله رخ گفته بُد در نهفت
که شاه گرانمایه گیری به جفت
بزرگی که مانند او در زمی
نباشد به خوبی چو او آدمی
پسر با شدت زو یکی خوب چهر
که بوسه دهد خاک پایش سپهر
(ج ۱۳)

موبدان در تعبیر خواب کک، به پیشگویی که از سالیان دور، درباره رستم شده است، اشاره می‌کنند:

یکی پر خرد گفت کز سیستان	بیاید یکی گرد گیتی ستان
همانا که باشد نژادش ز سام	ز شیران بگیرد ز مردی کنام
که چرخش نیارد کشیدن کمان	کمانداریش بگذرد از گمان
بسی هست گفتارش اندر نبرد	ندانم چه آرد به مردان مرد

(ک ۴۰)

۵-۴ فال گرفتن:

« در شاهنامه، اعتقاد به فال نیک و بد بسیار رایج است و همین اعتقاد را مورخان یونانی به ایرانیان زمان هخامنشیان نسبت داده‌اند.» (خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۲۸۰)

این باور و اعتقاد دیرینه، فقط یک بار در داستان جمشید آمده است. جمشید و سمن ناز در باغ، دو کبوتر را می‌بیند و با دیدن آنها، تصمیم می‌گیرند، فال بگیرند:

بگفت ار دو بازوی این ماده راست	بدوزم شوم جفت آن کم هواس
بدان در مراد جم آن ماه بود	هم آن ماه معنیش دریافت زود

جمشید تیر را رها می‌کند، و با این کار هر دو بال کبوتر ماده را برهم می‌دوزد. پس از او نوبت به دختر گورنگ شاه می‌رسد:

کمان ابرو اندر کمان بنگرید	به دلش اندرون فال نو شد پدید
گر این نر کبوتر دو بالاش راست	بدوزم شوم جفت آن کم هواس

(ج ۱۸)

۶- مقام زن

زنان در شاهنامه از جایگاهی والایی برخوردارند. آنان، علاوه بر داشتن زیبایی، خرد و دانش، جنگاوری، یاران و همراهان شایسته پهلوانانند. سرایندگان دو داستان جمشید و سوسن نیز چنین ویژگی‌های را برای شخصیت‌های زن داستان خود آورده‌اند. زیبایی و دلربایی، خرد و دانش، رفتار و کردار پسندیده، سخنوری و برخورداری از قدرت بالای جنگاوری و جادویی از صفات و خصوصیات سمن ناز در داستان جمشید است. زیبایی و دلربایی، جادوگری و رامشگری نیز از صفات سوسن است.

۶-۱ زیبایی و دلربایی

یکی دخترش بود کز دلبری	پری را به رخ کرده از دل بری
شبستان گلستان ز دیدار او	دو زلفین مشکین و گلنار او
به چهره چو زهره فرشته فریب	دل از چشم جادوی او ناشکیب

(س ۱۲)

۶-۲ دلاوری و هوشیاری زن

دلاوری و سلحشوری سمن ناز، در داستان جمشید چنین توصیف شده است:

یلی بود مردانه و تیغ زن	سوار سرافراز مردم فکن
چنان چون به خوبیش همتا نبود	به مانند مردیش یکتا نبود
به میدان جنگ ار برون آمدی	به مردی ز مردان فزون آمدی
بپردی به مردی و پا در رکیب	ز دلها قرار و ز جانها شکیب

و این توصیف، تا حد اغراق بالا برده می‌شود:

چو با نیزه کردی به گردون نگاه
به تیغ ارهم آورد خارا شدی
چو رومی کمان را شدی قبضه گیر
بخستی به نوک سنان روی ماه
هم از سنگ لعل آشکار شدی
فلک را کمان پشت کردی به تیر
(ج ۱۲)

۳-۶ زن ستیزی

در دو داستان جمشید و سوسن، بیت هایی دیده می‌شود که زن ستیزانه است؛ در این ابیات، دیدگاه منفی سرایندگان نسبت به زن به وضوح دیده می‌شود. برتری مرد نسبت به زن، مشورت نکردن با زن، زن برابر با ننگ و نام، مکر زنان، آفرینش زن و کم خردی زن از مضامین این داستانهاست.

- برتری مرد نسبت به زن:

در داستان جمشید، سمن ناز با دیدن صحنه دو کبوتر، تیر و کمان می‌خواهد و از جمشید می‌پرسد:

ازین دو کبوتر شده جفت گیر
کدامست رایت که دوزم به تیر

جمشید در پاسخ می‌گوید:

چنین پاسخ آورد جم کز خرد
از آهو سخن پاک و پردخته گوی
گشائی سخن این نه اندر خورد
ترازو خرد ساز و پس سخته گوی

پس از این بیت، سراینده با وارد کردن بیت‌های زن ستیزانه، نظر خود را نسبت به برتری مرد به زن چنین بیان می‌کند:

تو هستی زن و مرد من از نخست
زن ار چه دلیر است و باز زور دست
زنان را ز خوبی هنر دست رس
هنرها ز زن مرد را بیشتر
زمن باید اندازه فرهنگ جست
همان نیم مردست هر چونکه هست
نکوتر سخن پارسائی و بس
ز زن مرد بد در جهان پیشتر
پس از این ابیات، سخن خود را ادامه می‌دهد:

سزا آن بدی کز نخستین کنون
مرا کردی اندر هنر آزمون

به من دادی این تیر و چرخ اندکی
کزین دو کبوتر بیفکن یکی

(ج ۱۷)

چنانچه چهار بیتی که در توصیف برتری مرد به زن آمده است، از متن حذف کنیم؛ هیچ خللی در پیام متن به وجود نمی‌آید.

- مشورت نکردن با زن:

این مطلب، که زنان توانایی نگهداری راز را ندارند و نباید هیچ رازی را با آنان در میان نهاد؛ یکی از معایبی است که در این گونه آثار به زن نسبت داده می‌شود. سمن ناز از جمشید درخواست می‌کند تا راز خود را آشکار کند. جمشید در پاسخ به او چنین می‌گوید:

از ان راز بیرون نیارم همی
هم از بخت ترسم که دم‌ساز نیست
که بر جان بترسم که آرم غمی
که با زن دم از راز هرگز مزن
هم از تو که با زن دم راز نیست
که موبد چنین داستان زد ز زن

(ج ۲۱)

در داستان سوسن، هنگامی که افراسیاب در جنگ شکست می‌خورد؛ پیران به او چنین می‌گوید:

چنین روز بد جز به دشمن مباد	به گفتار زن سر دادی به باد
که دیدست هرگز زن رای زن	ز پهلوی چپ آفریدست زن
که نفرین بد بر زن نیک باد	چنین گفت شاه جهان کیقباد

(س ۱۶۳)

-زن، ننگ و نام:

گاهی دختران با کارها و رفتارهای بی‌آیین خود، مایه سرافکندگی پدران می‌شوند. هنگامی که گورنگ شاه از پیوند مخفیانه دختر خود با جمشید آگاه می‌گردد، چنین می‌گوید:

چو دختر شود بد بیفتد ز راه	ندانند ورا داشت مادر نگاه
نکو گفت دانا که دختر مباد	چو باشد به جز خاکش بستر مباد
به نزد پدر دختر ار چند دوست	بتر دشمن مهترش ننگ اوست

(ج ۲۳)

-مکر زنان:

سوسن برای رفتن به ایران و فریفتن پهلوانان ایرانی از افراسیاب اجازه می‌خواهد، افراسیاب در پاسخ او می‌گوید:

که دیدست رامشگری جنگجوی	نباشد به گیتی چنین راه و روی
زن ار چند در کار دانا بود	چو مردی کند سخت رسوا بود

(س ۱۲۱)

پاسخ سوسن:

بدو گفت ای شاه ماچین و چین	ز گفتار من دل مکن پر ز کین
که گفته است دانای پیشین زمان	مباشید ایمن ز مکر زنان

(س ۱۲۱)

هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

۷- آداب و رسوم اجتماعی

مواردی که در این سه داستان در ارتباط با آداب و رسوم اجتماعی آمده است، عبارتند از: آیین میهمانی و میزبانی، برپایی جشن و سرور، مراسم ازدواج، مراسم سوگواری که به نمونه‌ی از این آداب اشاره می‌کنیم.

۷-۱ آیین میهمانی و میزبانی

از رسم‌های کهن ایرانیان، میهمانی رفتن و میهمانی گرفتن است. این رسم بسیار زیبا، آداب و رسوم خاصی دارد که در شاهنامه به آن اشاره شده است و نمونه‌هایی از آن را می‌توان در این داستانها دید. استقبال از میهمان، در آغوش کشیدن و احوال‌پرسی از او، نثار کردن و لزوم احترام به میهمان، پذیرایی از او با گسترده‌ی خوان و آوردن می و نوشیدن به یاد او از آدابی است که در این داستانها به آن اشاره شده است. از آدابی که در این داستانها بسیار آمده و تاکید بسیاری بر آن شده است، لزوم احترام به میهمان است:

-جمشید در پاسخ سوال سمن ناز که از او می‌پرسد چرا پیش و پس نان، می می‌خوری؟ می‌گوید:

تو می ده مگو کاین چسان و چراست	میر مهر بر بیش و کم و کاست
خورش باید از میزبان گونه‌گون	نه گفتش ازین کم خور و زان فزون
پزشکی نه خوب آید از میزبان	پزشکی نه خوب آید از میزبان

(ج ۱۶)

در داستان سوسن، رستم پس از آگاهی بر ماجرای نزاع پهلوانان ایرانی با طوس، آنان را مورد سرزنش قرار می‌دهد:

فرامرز را گفت ای بیخرد
اگر چند گردن بیفراخت اوی
نخواهم که آزرده بیرون شود
که بر میزبان میهمان پادشاست

ز آزادگان کی خود این درخورد
و یا خویشتن نیک نشناخت اوی
مرا از غمش دیده پرخون شود
تو آن کن که از نامداران سزاست
(س ۱۲۵)

۲-۷ برپایی جشن و سرور

از دیگر آداب ایرانیان، برپایی جشن و سرور است. این جشن‌ها به بهانه‌های مختلفی برپای می‌شود. از قبیل؛ جشن ازدواج و جشن‌های پیروزی و...

-پس از پیروزی سپاه ایران بر توران و موفقیت برزو در نبرد با افراسیاب، زال، کیخسرو را به خانه خویش فرا می‌خواند:

از ایدر به ایوان بنده خرام
از آداب این جشن؛ تزیین بستن و نثار دادن است:

به خان سپهدار فرخنده سام (س ۱۷۹)

بهر جای ایوان بیاراستند
به دیبا بیاراسته بام و در
به زابل همه شادمان مرد و زن

می و رود و رامشگران خاستند
همی ریخت در پای خسرو گهر
نشانده بهر جایگه رود زن
(س ۱۸۰)

در میان این جشن‌ها، بزم‌های باده خواری نیز دیده می‌شود. مجالسی بزمی که سمن ناز در داستان جمشید برگزار می‌کند و مجلس بزمی که کک پیش از رفتن به جنگ با رستم برپا می‌کند، از این نوع است. این بزم‌ها اغلب به منظور از بین بردن غم و اندوه ترتیب داده می‌شود.

-کک با دیدن خواب خود و تعبیر آن توسط پیشگویان، غمگین می‌شود و برای برطرف کردن این غم، باده طلب می‌کند:

هلا باده پیش آر و مطرب گزین
بگفت و شراب دمادم کشید

که نه گاه رزمست و پیکار و کین
به می اندوه از چهره غم کشید
(ک ۴۱)

۳-۷ مراسم ازدواج

در این بخش از درونمایه به رسوم ازدواج و شرایط آن که تنها در داستان جمشید آمده است، اشاره می‌شود.

۴-۷ شرط و پیمان خواستگاری

در داستان جمشید، سراینده به شرایط خواستگاری که از سوی گورنگ شاه بیان می‌شود، اشاره می‌کند:

هر آنکس که رفتی برش خواستار
که با او به گشتی به میدان شدی
بدو دادی آن ماه رخ را پدر

چنین بود رسم اندران روزگار
به گشتی گرش بر زمین بر زدی
ازین شرط و پیمان نرفتی بدر
(ج ۱۳)

۷-۵ مراسم ازدواج

-بنابر بر روایت داستان، پیوند زناشویی جمشید با سمن ناز، پنهانی، یعنی بدون دخالت پدر و حضور شاهدان و فارغ از هر گونه مراسم سستی، با حضور هود پیامبر انجام می‌شود. از جمله آداب این مراسم، شاهد گرفتن یزدان و محکم کردن این پیوند با پیمان و سوگند است.

چنان دان که هود اندران روزگار	پیمبر بُد از داور کردگار
به آئین پیمانش با او بیست	به پیوند بگرفت دستش به دست
بدین کار ما گفت یزدان گوا	همین پاک جانهای فرمانروا
همین تار و روشن شتابندگان	همین چرخ پیمای تابندگان
به بستش به پیمان و سوگند خویش	گرفتش زدل جفت پیوند خویش

(ج ۲۱)

۸- داستان‌های عاشقانه

یکی از موضوعات داستان ساز در منظومه‌های حماسی، عشق است و از انواع آن، عشق و پیوند با بیگانه است. جمشید پس از آنکه به زابل می‌رسد با دختر گورنگ شاه آشنا می‌شود و این آشنایی به پیوند این دو می‌انجامد. در این داستان، سمن ناز با پیشگویی دایه و با پرنیانی که صورت جم بر آن نگاشته شده، عاشق او می‌شود و این عشق با تعریف‌هایی که کنیزک از زیبایی جمشید می‌کند، افزون می‌شود:

جوانی دژم روز ده بر در است	که گویی به چهر از تو زیباتر است (ج ۱۴)
و با دیدن جمشید به اوج خود می‌رسد:	

بیامد بدر با کنیزک بهم	بدید از در باغ دیدار جم
جوانی به دیدار ایرانیان	گشاده کش و تنگ بسته میان
چنان با دلش مهر با جنگ شد	که در جانش جای خرد تنگ شد

(ج ۱۴)

از ویژگی‌های این داستان عشقی، آن است که ابیات بسیاری را به خود اختصاص می‌دهد؛ در صورتی که داستانهای عشقی شاهنامه با وجود زیبایی، از خصوصیت ایجاز برخوردار است. از دیگر ویژگی‌های این داستان، مستقل بودن آنها از مطالب حماسی است. در حالی که داستانهای عشقی شاهنامه با روح حماسی آن در پیوند است و مستقل از چهارچوب سبکی و موضوعی شاهنامه نیست.

۹- پدیده‌های غنائی و تاملی در سه داستان:

« یک قطعه حماسی، اغلب دارای برخی عناصر خطابی (نمایشنامه) و غنائی است... وجود پدیده‌های خطابی و غنائی در حماسه ناگزیر است، زیرا تنش ادبی و زیر و بم رویدادها، پویایی خود را مدیون نقش تکمیلی عنصر خطابی و غنائی است.» (عبادیان، ۱۳۶۹: ۳۴۵)

نقش چنین توصیف‌هایی در آن است که از نکته‌ی احساسی شروع می‌کنند و خواننده را از لحاظ ذهنی آماده پذیرش موضوع می‌کنند. سراینده داستان کک، پیشامد ناگوار داستان (کشته شدن کک) را با توصیف مجلس بزم همراه می‌کند و به نوعی خبر از واقعه‌ی ناگوار می‌دهد:

چو آمد از ایوان او بانگ چنگ	مغنی به قانون درآورد چنگ
همی تار از زخمه صد پاره بود	که کهزاد را بزم یکباره بود
شده نغمه چنگ بر سوگ مرگ	که خواهد فرو ریختن تار و برگ

تن نای شد رخنه رخنه ز غم
صراحی در آن بزم خون می‌گریست
که دیگر نخواهد برآمدش دم
که زاینها یکی هم نخواهند زیست
(ک ۴۱)

- تأثرات روحی:

گاهی پدیده‌های غنایی با تأثرات روحی همراه می‌شود و بسامد بالای آن می‌تواند، از استواری سبک حماسی بکاهد. نمونه‌ی فراوان این تأثرات را می‌توان در داستان جمشید مشاهده کرد.

همی گفت و می ریخت از دیده آب
سر و چشم فرزند بوسید باز
از آنسو پدر رفت و زینسو پسر
بیا ای که سال از چهل بر گذشت
جوانی گذر کرد و پیری رسید
سموم آتش نیستی بر فروخت
ز آهش دل سنگ می‌شد کباب
به بر در گرفتش زمانی دراز
پدر میزد از غم دو دستش به سر
ز سر بر گذشته بسی سر گذشت
سمن جامه بر روی سنبل کشید
ز داغ چمن لاله را دل بسوخت
(ج ۱۰)

جدول درونمایه‌های سه داستان

ملی	زن	اجتماعی	غنایی	اخلاقی	مذهبی	فلسفی	
۲	۴	۸	۱	۱۴	۱۲	۴۷	جمشید
۲	-	۷	-	۱	۶	۳	کک
۴	۳	۷	-	۳	۳۹	۴۹	سوسن

چنانکه در جدول دیده می‌شود؛ اعتقاد به تأثیر سرنوشت، در فرجام شخصیت‌های سه داستان، باعث شده که حجم قابل توجهی از ابیات این داستانها به مایه‌های فلسفی اختصاص یابد. در بخش درونمایه‌های مذهبی؛ داستان جمشید، با موضوع سرکشی، بسامد بالایی از مضامین دینی (بندگی، اطاعت، و...) را با خود به فضای داستان وارد کرده است. درونمایه‌های مذهبی داستان کک و سوسن، در قالب مضامینی همچون؛ نیایش، سوگند و نفرین آمده است. درونمایه اخلاقی داستان جمشید بیشتر بر محور پند و اندرز استوار است و همین عامل باعث جذب دیگر درونمایه‌های اخلاقی پیرامون این محور شده است. اما در داستان کک و سوسن، به جهت فضای قصه پردازی، کمتر به مضامین اخلاقی پرداخته شده است. کم بسامدترین مضمون این جدول به مضمون غنایی اختصاص یافته که می‌توان آن را در قالب مضامین عشقی در داستان جمشید مشاهده کرد. درونمایه‌های اجتماعی سه داستان در قالب برگزاری جشن ها، مجالس بزم و باورهای اجتماعی همچون پیشگویی و رویا و فال است که در هر سه داستان به یک اندازه دیده می‌شود. مضامین زن و زن ستیزی تنها در دو داستان جمشید و سوسن دیده می‌شود. شخصیت‌های زن این دو داستان و عملکرد آنان، نشان دهنده جایگاه زن و زن ستیزی در این داستانها شده است. مضامین ملی همچون؛ ستیز نیکی و بدی، دفاع از میهن، اطاعت از شاه و انتقام، در داستان سوسن با توجه به فضای حماسی آن بیشتر از دو داستان دیگر است.

نتیجه‌گیری:

درونمایه‌های فلسفی سه داستان علیرغم حجم بسیار، به سبب عدم هماهنگی با ساختار حماسی، از انسجام برخوردار نیست. به عبارت دیگر؛ سرایندگان این داستانها، در لحظاتی که دچار تائرات روحی می‌شدند، از این مضامین در یک یا دو بیت استفاده می‌کردند.

در بخش درونمایه‌های مذهبی، مضامین دینی همچون؛ بندگی خداوند و اطاعت از او و نتیجه‌گیری‌های عقیدتی سراینده، به جای مضامین مذهبی همچون نیایش، سوگند و.. آمده است که با فضای حماسی مناسبت ندارد. در بخش درونمایه‌های اخلاقی، توجه به روند قصه پردازی سبب شده که سرایندگان آنها، هدف خود را بر یک یا دو مورد اخلاقی متمرکز کنند و داستان خود را پیرامون آن محور بسرایند و در نتیجه، از پرورش جنبه‌های اخلاقی دیگر باز مانند. درونمایه‌های اخلاقی داستان جمشید همچون؛ نکوهش بیدادگری، مجال را برای سایر مضامین اخلاقی باز می‌کند.

آداب اجتماعی سه داستان، بیشتر در جهت تکمیل فضای قصه پردازی داستانها به کار رفته است؛ آداب و رسوم اجتماعی این سه داستان، به صورت مختصر ارائه شده است. از این رو، نمی‌تواند فرهنگ اجتماعی زمان خود را به درستی نشان دهد.

حماسه، روایت دلیری‌های یک قوم است. قومی که مردان و زنان آن، دوشادوش هم به نبرد با بدیها می‌پردازند. اما حضور زنان در این داستانها، علاوه بر فضای غنایی داستان جمشید که تصویری از زیبایی و خرد زن در این داستان را نشان می‌دهد، دربردارنده ابیاتی زن ستیزانه است که متاثر از نگرش حاکم بر روزگار است. مضامین ملی به کار رفته در این داستانها بسیار اندک است. و مواد سازنده این مضامین نیز در برخی موارد با ساختار حماسی متن هماهنگی ندارد. حاصل مطلب آنکه، پرورش قصه پردازی در این داستانها، مانع از پرورش روحیه ملی است.

فهرست منابع:

- باویل، محمد آبادی (۱۳۵۰)، *آیین‌ها در شاهنامه فردوسی*، تبریز: انتشارات شفق.
- برتلس، یوگنی ادوارد ویچ (۱۳۶۹)، *فردوسی و سروده‌هایش*، ترجمه سیروس ایزدی، چ ۱، تهران: انتشارات هیرمند.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۲) *گل رنج‌های کهن*، به کوشش علی دهباشی، چ ۱، تهران: نشر مرکز.
- (۱۳۸۶) *سخن‌های دیرینه*، به کوشش علی دهباشی، چ ۲، تهران: نشر افکار.
- سرامی، قدمعلی (۱۳۶۸) *از رنگ گل تا رنج خار (شکل‌شناسی داستان‌های شاهنامه)*، چ ۱، تهران: انتشارات عملی و فرهنگی.
- سیاقتی، دبیر (۱۳۷۰) *زندگینامه فردوسی و سرگذشت شاهنامه به انضمام داستان کک کوهزاد*، چ ۱، تهران: نشر علمی.
- _____ (۱۳۸۲) *برزنامه منسوب به خواجه عمید*، چ ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۳) *انواع ادبی*، چ ۲، تهران: انتشارات فردوس.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۳) *حماسه سرایی در ایران*، چ ۴، تهران: نشرامیر کبیر.
- عبادیان، محمود (۱۳۶۹) *فردوسی و سنت و نوآوری در حماسه سرایی*، انتشارات گهر.
- کیانی، حسین (۱۳۷۱)، *سوگند در زبان و ادب فارسی*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۵۳) *شاهنامه*، به تصحیح محمد علی فروغی، تهران: انتشارات جاویدان.
- _____ (۱۳۷۸) *شاهنامه فردوسی*، به اهتمام ی.ا. برتلس، انتشارات ققنوس.
- مرتضوی، منوچهر (۱۳۷۲) *فردوسی و شاهنامه*، چ ۲، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- مینوی، مجتبی (۱۳۷۲) *فردوسی و شعرا*، چ ۳، تهران: انتشارات طوس.
- یکتایی، مجید (۱۳۵۴) *تاریخ آفرینش*، تهران: انتشارات زرین.